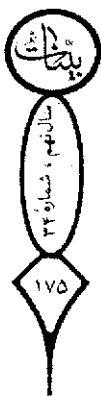


سیمای زن در المیزان

محمد علی سلطانی

از دیرباز زن به عنوان یکی از موضوعات قابل بحث در اندیشه‌ی انسانی مطرح بوده است، زمانی در تعیین هویت آن سخن می‌گفتند و وقتی دیگر در جایگاه وی در زندگی انسان. در فرهنگ اسلامی، زن سریع‌تر و با شدتی افزون‌تر به مسأله‌ی روز تبدیل شد و محط آرا و نظرات گوناگون گشت و دیدگاه‌های مختلفی را در محیط جزیره‌ی العرب به وجود آورد. شاید علت اساسی آن در توجه فوق‌العاده‌ی اسلام و نبی اکرم به بازیابی اعتبار حقیقی وی بود. توجهی که فضای فرهنگی آن روز بر نمی‌تافت و نمی‌پذیرفت. حضور همپای زنان در گسترش و قوام اسلام برای مرد عربی که در ذهنیت خویش از زن تصویری جز تابعیت محض نداشت، تحمل‌ناپذیر بود، و برای زن عرب که یکباره از فضای بسته به محیطی پرحادثه و آزاد پا می‌گذاشت فرصتی طلایی بود که به قضای مافات دست یابد و یک شبه ره صدساله پیماید. گزارش‌های تاریخی که از آن عصر در دست است گواه‌گویایی است که زنان از فرصت بدست آمده بهره می‌گرفتند و برای بازیابی آن‌چه که در طول حاکمیت باطل از کف داده بودند، اصرار می‌ورزیدند و برای رسیدن به حق و حقوق خود تأکید داشتند. نمونه‌ی گویای این گزارش‌ها برخوردی است که اسماء بنت یزید انصاری به‌عنوان نماینده و مدافع حقوق زنان با پیامبر ﷺ داشت. این گزارش را مورخان زیادی آورده‌اند و در این مبحث اصل رخداد بدون نقل کامل



گزارش مورد توجه است. برای مطالعه‌ی کامل آن به ارجاعات پایانی می‌توان رجوع کرد.
اسماء بنت یزید در جمع یاران پیامبر ﷺ حضور می‌یابد و بعنوان نماینده‌ی زنان چنین می‌گوید:

«بابی انت و امی انی وافدة النساء الیک و اعلم نفسی لک الفداء انه ما من امرأة کائنة فی شرق ولا غرب سمعت بمخرجی هذا الا و هی علی مثل رأیی... ترجمه: پدر و مادرم فدایت. من فرستاده‌ی زنان هستم و بدان - جانم فدایت - هیچ زنی چه در شرق و چه در غرب وجود ندارد که مأموریت مرا بشنود و با من هم عقیده نباشد.

محور سؤالات اسما، اعتراض به برخورداری فزون مرد از شرایط اجتماعی و محرومیت زنان است و اسما این اعتراضات را سخن همه، معرفی می‌کند و بر این باور است که ذهنیت زنان را در تمام جوامع آن روز چنین سؤالاتی پر کرده است. این احساس همگانی که در کلام اسما گزارش شده است گواه گویایی است بر تأکید زنان به دستیابی به حقوق مسلوب خویش در فضای مناسبی که پیامبر اکرم ﷺ ایجاد کرده بود. پیامبر ﷺ نه تنها پیدایش چنین روحیه‌ای را ناروا نمی‌شمارد که آن را تحسین می‌کند و می‌فرماید:

هل سمعتم مقالة امرأة قط احسن من مسائلتها فی امر دینها من هذه؟ فقالوا: یا رسول الله ما ظننا ان امرأة تهدی الی مثل هذا.

ترجمه: آیا سخنی زیاتر از کلام این زن در مسائل دینی اش شنیده‌اید؟ در پاسخ گفتند: یا رسول الله ما گمان نمی‌کردیم که زنی چنین چیزهایی را درک کند.

پاسخ اصحاب پیامبر ﷺ بسیار پر معنی است و گواه روشنی است بر دیدگاه تحقیر آلود جامعه‌ی عرب در آن عصر در خصوص زن.

این قبیل گزارشات تاریخی به روشنی می‌رساند که زنان در صدر اسلام با بهره‌گیری از فضای ایجاد شده با تمام توان در پی دست‌یابی به حق از چنگ رفته خویش برآمدند و جایگاه زن را به مسأله‌ی قابل بحث و بررسی تبدیل ساختند. این وضع تا انحراف حاکمیت دینی از مسیر خود ادامه داشت لکن با پیدایش کج راه در حاکمیت، عصبیت‌های سرخورده و فراموش شده باردیگر سر برآورده و زنان از حرکتی که برای احقاق حق خویش آغاز کرده بودند بازماندند. فرهنگ پادشاهی که جای فرهنگ دینی را گرفته بود، صلاح خویش را در بقای زن در مقام «انسانی درجه‌ی دوم» می‌دید. از این روی نه تنها مبحث تبیین جایگاه زن در اسلام را از مدار خارج ساخت بلکه با تفسیرها و برداشت‌های انحرافی آموزه‌های دینی را به خدمت «کنار گذاشتن زن» گرفت.

از این تاریخ به بعد زن از صحنه‌ی مسائل جامعه کنار گذاشته شد و روح حاکم و غالب بر جوامع اسلامی به مردسالاری کشانده شد. فراموش شدن زن موجب شد که دیدگاه دین در مورد زن، در غباری از بی‌اعتنایی مدفون شود و مباحث مربوط به حقوق و جایگاه زن متروک گردد یا دست کم از هم گسیخته و نامنسجم و بی‌ارتباط با اصل موضوع عنوان شود.

آشنایی تحصیل کرده‌های کشورهای اسلامی با دست‌آوردهای رنسانس در اروپا و ورود اندیشه‌ی مشروطه به جهان اسلام در آغاز قرن حاضر جایگاه زن را بار دیگر به مبحث روزتبدیل ساخت و معرکه‌ی آرا گردانید. آمیختگی مسأله مذکور با اغراض و اهداف سیاسی استعماری بحث را داغ‌تر و حساس‌تر ساخت و غیرت اندیشمندان دینی را برافروخت و آنان را در برابر تهاجمی پیش‌بینی نشده قرارداد. واکنش جامعه‌های اسلامی در برابر یورش فکری یاد شده بر پایه توان و قدرت‌های فکری موجود در جوامع مزبور گوناگون و مختلف بود، جامعه‌هایی پذیرای مهاجم شدند و جامعه‌هایی به طرد و رد آن همت گماشتند. منکران فرهنگ ناخوانده نیز وحدت رویه‌ای در پیش نگرفتند، پاره‌ای به جای تبیین دیدگاه‌های دین به خرده‌گیری اندیشه‌ی مهاجم همت گماشتند و گروه دیگر توان خویش را در تبیین نظرات دین به کار گرفتند و گروه سوم در کنار بیان مفاسد فرهنگ خارجی موضع دین را نیز تبیین کردند. نوشته‌هایی که پس از تهاجم فکر غربی، در جامعه‌های اسلامی نگارش یافته‌اند، به خوبی گویای تلاش فوق‌معمول اندیشمندان جامعه‌های اسلامی در حول و حوش مسأله یاد شده می‌باشد که از زاویه‌های گوناگون به مسأله پرداخته‌اند.

از جمله افرادی که در برابر تهاجم فرهنگ غرب واکنش نشان داده است، مرحوم استاد علامه‌ی طباطبایی است. وی در اکثر مباحثی که فرهنگ دینی با فرهنگ غربی تصادم داشته است به بحث و بررسی پرداخته است و دیدگاه اسلام را تبیین کرده است. از جمله‌ی این مباحث «جایگاه زن در فرهنگ اسلام» است که آن مرحوم در مواضع گوناگون تفسیر پراچ المیزان و از جنبه‌های مختلفی بدان پرداخته است. به جرأت می‌توان گفت زیباترین و معقول‌ترین تبیین رادر مسأله‌ی مزبور آن بزرگوار بجا آورده است. وی به جای جنجال آفرینی مرسوم در این گونه مسائل، تلاش خویش را در راه پایه‌ریزی اصولی انکارناپذیر به کار گرفته است و به دور از تأثیر پذیری از عواطف تحریک‌شده‌ی اجتماعی، مبانی محکم و استواری برای تحلیل «جایگاه زن در فرهنگ اسلامی» پی‌ریزی کرده است. استاد کوشش کرده است در تبیین دیدگاه اسلام به چند مسأله توجّه جدی کند و آن‌ها را مبنای نظری خویش قرار دهد.

این امور عبارتند از :

۱. توجه به فطرت و هدف آفرینش ۲. بهره گیری از واقعیات ملموس ۳. تفکیک دیدگاه دین از عملکرد مسلمین ۴. جداسازی مصالح و مقتضیات اجتماعی از امیال و هوس های فردی.
- مرحوم علامه این مبانی را در مسائل مختلفی که در اطراف زن مطرح کرده، به کار گرفته و احکام اسلامی را بر پایه ی آنها تفسیر کرده است. در این نوشته کوشش خواهد شد نظریات آن مرحوم در پنج محور ذیل مورد بررسی قرار گیرد: ۱. زن و آفرینش ۲. زن و حقوق اجتماعی ۳. زن و نسب ۴. ازدواج دائم و موقت ۵. تعداد زوجات.

زن و آفرینش

استاد علامه ی طباطبایی در ذیل آیه ی اول سوره ی نساء در تفسیر «و خلق منها زوجها» نظریه ی معروف و متداول «خلقت زن از مرد» را مردود می شمارد و می فرماید:

ظاهر جمله ی «و خلق منها زوجها» اینست که جمله برای بیان نوعیت زن با مرد آمده است و این که افراد موجود در گستره ی زمین در نهایت به دو فرد متمائل و متشابه می رسد بنابراین لفظ «من» برای نشأت است. ۳

آن گاه برای اثبات این که «من» در جمله برای تبعیض نیست بلکه برای «نشأت» است آیات چندی را به عنوان نمونه ذکر می کند، که «من» در این آیات برای نشأت استعمال شده است: روم/ ۲۱، نحل/ ۷۲، شوری/ ۱۱، و ذاریات/ ۴۹. و آن گاه چنین ادامه می دهد:

بنابراین آنچه که در پاره ای تفاسیر^۴ وجود دارد مبنی بر این که مراد آیه اینست که زوج این «نفس واحده» مشتق از خود اوست و از جزء او خلق شده است- نظیر آنچه که در اخبار است از این که خداوند زن حضرت آدم علیه السلام را از یکی از دنده های وی آفریده- دلیلی از آیه بر آن نیست. ۵

علامه ی طباطبایی برای اثبات نظریه ی خویش در آفرینش زن در ذیل آیه ی ۱۹۶ آل عمران از واقعیت خارجی بهره می گیرد و به کمک قوانین فلسفی بر وحدت نوعی زن و مرد استدلال می کند. این استدلال به نوعی آرای یونانیان قدیم را، که در وحدت نوعی زن و مرد تشکیک می کردند رد می کند. کلام علامه از این قرار است:

مشاهده و تجربه گواه هستند که مرد و زن دو فرد از یک نوع با جوهر واحد هستند که همان انسان باشد. چون جمیع آثاری که در صنف مردها دیده می شود در صنف زنان نیز بدون تفاوت دیده می شود. و ظهور آثار نوعی دلیل بر تحقق موضوع در هر دو



است. البته اختلاف به ضعف و شدت در بعض آثار مشترکه دیده می شود لکن چنین اختلافی وحدت نوعی را بهم نمی زند.

علامه، پس از اثبات وحدت نوعی - جوهری زن و مرد نتیجه مهمی از آن می گیرد: از این جا روشن شد که کمالات نوعی که در یک صنف ممکن است در صنف دیگر نیز امکان حصول دارد، از جمله کمالات معنویه که از طریق اعتقاد، عبادات و اطاعت اوامر الهی حاصل می شود. و از همین جا ظاهر می شود که بهترین تعبیری که بتواند این معنی را برساند قول خداوند متعال است که «انی لا اضع عمل منکم من ذکر و ائشی»^۶ با این بیان امکان دست یابی زن و مرد، به هر توان و کمالی که نوع انسانی قدرت دست یابی به آن را دارد برای هر دو صنف ثابت می شود لکن آنچه که موجب می شود این دو صنف در مسئولیت های اجتماعی موقعیت های گوناگون پیدا کنند اختلافات آفرینشی است که معمولاً دو صنف از یک نوع بر خوردار هستند. مرحوم علامه ی طباطبایی در مبحث «زن و حقوق اجتماعی» از این واقعیت انکار ناپذیر بهره گرفته است.

زن و حقوق اجتماعی

مرحوم علامه حقوق و احکام اجتماعی را در اسلام مبتنی بر فطرت می داد و می فرماید:

پایه ای که این گونه احکام و حقوق بر آن مبتنی است فطرت می باشد.^۷

و در توضیح آن چنین ادامه می دهد:

محقق در احکام اجتماعی و مباحث علمی مربوط به آن در ضرورت منتهی شدن

وظایف اجتماعی و تکالیف اعتباری به طبیعت نباید شک کند. چون ویژگی های

طبیعی انسانی است که او را به اجتماع نوعی رهبری کرده است و هیچ زمانی از زندگی

انسان خالی از این اجتماع نوعی یافت نمی شود گرچه ممکن است این اجتماع مستند

به خواست طبیعت، گرفتار عوارضی شود که آن را از مجرای درستش خارج کند.^۸

آن گاه علامه بر پایه ی مذکور جایگاه اجتماعی زن و مرد را تبیین می کند و موارد اشتراک

و اختلاف بنیه ی طبیعی دو صنف توضیح می دهد:

اسلام از نظر اداره ی شؤون زندگی، زن و مرد را همسان دانسته است. آنان از دیدگاه

تعلق اراده به آنچه که ساختمان وجودی انسان در خوردن و نوشیدن و دیگر امور

مربوط به بقای انسان محتاج است مساوی هستند. بنابراین زن همانند مرد می تواند

به طور مستقل تصمیم بگیرد، عمل کند و نتایج کار خویش را مالک گردد.^۹ و در بحث اختلاف و گونه گونی مسئولیت های زن و مرد، دو ویژگی آفرینشی در زن را مطرح می کند و بر پایه ی هدفی که آفرینش در جعل این دو ویژگی در زن داشته مسئولیت های خاص زن را تبیین می کند.

خداوند در زن دو ویژگی نهاده است که به خاطر این دو ویژگی آفرینشی ممتاز و مشخص شده است نخست این که: زن در تکون نوع انسانی و رشدش به منزله ی کشت است که نوع انسانی در بقایش به وی اعتماد دارد، بنابر این احکام مختص به این ویژگی مخصوص زن است و دوم آن که وجود زن مبتنی بر لطافت جسمی و ظرافت احساسی است و این ویژگی نیز در وظایف اجتماعی وی موثر است.^{۱۰}

مرحوم علامه ی طباطبایی در تداوم بحث ضمن تأکید بر ضرورت هماهنگی قوانین و مسئولیت های اجتماعی با خصوصیات آفرینشی و بر شمردن آثار مواهب مشترک وجودی زن و مرد، موارد اختلاف را چنین توضیح می دهد:

زن در عین دارا بودن مشترکات از جهاتی با مرد اختلاف دارد. چون ویژگی های ساختمانی متوسط زنان نظیر: مغز، قلب، شریانها، اعصاب، قامت و وزن، طبق آن چه که در کالبد شناسی توضیح داده شده است از متوسط مردان در همان ویژگی ها مؤخرتر است و این مسأله موجب شده است که جسم زن لطیف تر و نرم تر از مرد باشد و در مقابل جسم مرد درشت تر و سخت تر باشد. و احساساتی لطیف نظیر: دوستی، رقت قلب، زیباگرایی و آرایش جویی در زن بیشتر و اندیشه گرایی در مرد فزون تر شود. بنابراین زندگی زن «احساس گرا» و زندگی مرد «اندیشه گرا» است.^{۱۱}

علامه ی بزرگوار در این قسمت از بحث، از واقعیت خارجی بهره گرفته است، واقعیتی که انکار ناپذیر است و هر انسانی به روشنی آن را در دو صنف مرد و زن می یابد. این اختلاف بنیوی به اجبار تأثیر خود را در رفتار و کردار هر دو صنف می گذارد و اعمال و رفتار زن را چهره ای لطیف و احساسی و کردار مرد را سیمایی خشن و اندیشه گرا می بخشد. آن چه که در کلمات علامه جای دقت دارد تعبیرات آن مرحوم در این بخش است. وی بر خلاف آن چه می گویند عقل زن از مرد کم تر است و بر پایه ی آن احساسات یک صنف را جریحه دار می کنند تعبیر زیبا و درست «تعقل» را به بکار گرفته است. در تعقل سخن از بکار گیری «عقل و اندیشه» است. بنابراین مرد بر پایه ی آفرینش، موجودی «عقل گرا» و زن بر همان پایه «احساس گرا» است. و گرایش و

به کارگیری بیشتر هر کدام از دو صنف یکی از موهبت احساس و عقل را دلیل بر فقدان یا کمبود موهبتی در صنف دیگر نیست. و بدین خاطر است که این قاعده مبتنی بر غالب را وجود زنانی اندیشه گرا و تعقلی و وجود مردانی احساساتی و مهر گرا در پاره ای مواقع، نقض نمی کند. زیرا هر دو صنف از قدرت اندیشه و احساس بر خوردارند، لکن صنفی بر اساس ویژگی های خلقتی از اندیشه بهره بیشتری می گیرد و صنف دیگر - نیز بر اساس اهداف آفرینش - از احساس.

اندیشه گرایی مرد و احساس گرایی زن نیز از واقعیات ملموس است و هر دو صنف وجود این ویژگی را در خود می بینند. از این رو اگر ضرورت هماهنگی قوانین و احکام اجتماعی را با هدف های خلقت و ویژگی های آفرینش بپذیریم باید هماهنگ با استاد علامه ی طباطبائی تقسیم بندی مشاغل در اسلام را بر پایه ی اصولی درست و اجتناب ناپذیر بدانیم، وی می نویسد:

به همین خاطر است که اسلام در وظایف و مسئولیت های کلی اجتماعی که به اندیشه گرایی یا احساس گرایی مربوط می شود، بین زن و مرد تفاوت قائل شده است. اموری نظیر سر پرستی، قضاوت، جنگیدن را که به اندیشه گرایی نیازمند است به مرد، و تربیت و سرپرستی فرزند و تدبیر منزل را به زن اختصاص داده است.^{۱۲}

استاد علامه ی طباطبائی قیومت رجال بر نساء را نیز بر همین پایه تفسیر می کند و آن را تنها در آن بخش از زندگی نافذ می داند که ضرورتی برای تقدّم تعقل گرایی وجود داشته باشد و سلطه ی احساس موجب شکست و ناکامی نگردد. گر چه استاد با بهره گیری از عموم تعلیل، این بخش از زندگی را هم در روابط اجتماعی می بیند و قیومت رجال بر نساء را در هر دو بخش لازم می شمارد، لکن هر دو بخش محدوده ی قیومت مذکور را «نیازمند به عقل گرایی» می داند.

در تفسیر این آیه می نویسد:

همان گونه که قیومت مردان بر زنان در اجتماع، به جهات کلی مشترک در زندگی آنان و مرتبط به تعقل گرایی، و سختجویی مردان چون حکومت، قضا، جنگ مربوط می شود بدون آن که به استقلال زن در عمل و اراده ی فردی به این که آنچه دوست دارد بدان تصمیم بگیرد. و آنچه که می خواهد عمل کند، ضربه بزند و بدون آن که برای مرد حق مخالفت - جز در منکر - باشد. همان طور قیومت مرد بر زن خویش آن گونه نیست که در تصرف و اراده ی زن در مایملک اش مؤثر باشد و زن در حقوق فردی و اجتماعی و دفاع از آن و تهیه ی زمینه هایی برای رسیدن به آن حقوق مستقل نباشد

بلکه مراد این است که چون مرد اداره‌ی زندگی و مخارج را در برابر بهره‌جویی جنسی بعهده دارد، زن باید در آنچه که به موضوع مرتبط می‌شود تن در دهد. ۱۳

مرحوم علامه‌ی طباطبایی در خصوص جایگاه زن در مسائل اجتماعی در جاهای متعددی به بحث پرداخته است که گزارش آن در وسع این نوشته نیست. از این رو باید خوانندگان به قسمت‌های مختلف المیزان مراجعه کنند. لکن از مجموع آن مباحث چنین به دست می‌آید که استاد بزرگوار حق مساوی زن و مرد را در کلیه‌ی مشاغل و مسئولیت‌های اجتماعی و خانوادگی که اهداف آفرینش و ویژگی‌های خلقتی استثنا نکرده و اجبارهای شغلی ضرورت حاکمیت یکی از ویژگی‌های عقل‌گرایی و احساس‌گرایی را مبرهن نساخته است، محفوظ می‌داند و بر پایه‌ی مقتضی طبیعت و ضرورت هماهنگی قوانین با اهداف آفرینش، لزوم تقسیم بندی مشاغل و مسئولیت‌ها را در پاره‌ای موارد اجتناب ناپذیر و لازم می‌شمارد و تقسیم بندی‌های مشاغل را در اسلام دقیقاً ناشی از اهداف آفرینش و مقتضی خلقت می‌داند.

زن و نسب

یکی از مباحث زیبا و در عین حال فراموش شده در مسأله‌ی زن، مبحث نسب است. در اکثر فرهنگ‌های قومی و ملی و نیز مکاتب حقوقی نسب را پدر می‌شمارند و در سلسله‌ی انساب ملاک را انتساب پدری می‌دانند. سلسله‌ی شماری بر پایه‌ی سلسله‌ی پدری چنان قوی و مشهور است که کم‌تر زن و مردی به این فکر می‌افتد که نسب را در راستای نسب مادری حفظ کند و تعقیب نماید. یکی از امتیازاتی که فرهنگ اسلامی برای زن قائل شده، اعتبار بخشیدن به نسب مادری است. مرحوم علامه‌ی طباطبایی به این امتیاز و ویژگی حقوقی اسلامی توجه خاص مبذول داشته و با بهره‌گیری از آیات قرآنی به تبیین آن پرداخته است. وی نخست رابطه‌ی نسبی را چنین تشریح می‌کند:

نسب، رابطه‌ی ای است که فردی را به فردی دیگر بر اساس تولد و هم‌رحمی مربوط می‌سازد. و در واقع رابطه‌ی طبیعی است که قبایل و دستجات قومی را بوجود می‌آورد و خصلت‌های خوبی را منتقل می‌سازد. ۱۴

آن‌گاه متذکر می‌شود که جوامع بشری در این رابطه‌ی نسبی تصرفاتی کرده و گروهی را با داشتن چنین ارتباطی از مقوله‌ی نسب خارج ساخته و گروهی دیگر نظیر فرزندان خوانندگان را که برخوردار از چنین رابطه‌ی ای نیستند وارد آن کرده‌اند، لکن اسلام نسب را بر



پایه‌ی درست آن که ربط واقعی می‌باشد، تنظیم کرده و با اخراج فرزند خواندگان از شمول قانون نسب و ادخال رابطه‌ی مادری در آن، نسب را اصلاح کرده است. کلام علامه‌ی طباطبایی در این خصوص از این قرار است:

چون اسلام برای زن‌ها نیز قرابت قایل شده است پسر و دختر و همین طور پدر و مادر، خواهر و برادر، جد، جده، عمو، عمه، دایی، خاله از نظر قرابت در یک سطح قرار دارند و عمود نسب رسمی همان‌گونه که در راستای فرزند پسر محفوظ است در راستای فرزند دختری نیز معتبر است.

مرحوم علامه‌ی طباطبایی در دو جای المیزان نسبت به مفسرانی که پنداشته اند که مباحث قرآنی در این موارد^{۱۵} مباحثی است لفظی و از جنبه‌ی حقوقی-اجتماعی خالی، اعتراض می‌کند و می‌فرماید:

گذشتگان ما در این مسأله و نظایر آن که مسأله‌ی حقوقی اجتماعی است کوتاهی کرده اند و تصور کرده اند که یک مسأله‌ی لغوی است که باید به مقتضای لغت مراجعه کرد و به همین خاطر بحث شدیدی در موضوع له لفظ «ابن» در گرفته است. بعضی به شمول و بعضی به خصوص معتقد شده اند در حالی که همه نادرست است.^{۱۶} مرحوم علامه طباطبایی این خطای مفسران را ناشی از کم توجهی به آثار مترتب بر نسب دانسته و معتقد است:

این در واقع کم توجهی به آثار و احکام گوناگونی است که بر پسری و دختری و نظایر آن بار می‌شود. این گونه آثار ارتباط به لغت ندارد بلکه به نوع ساختمان اجتماع و سنت‌های جاری آن مربوط می‌شود و گاهی با تغییر سنت‌های اجتماعی، احکام و آثار تغییر می‌کند و لغت در وضع خود می‌ماند و این خود می‌رساند که این مباحث، مباحث اجتماعی است نه مباحث لفظی.^{۱۷} علامه‌ی طباطبایی در نهایت تأکید می‌فرماید:

خلاصه، مادر رابطه‌ی نسبی را هم چون پدر به فرزندان پسر و دختر خویش منتقل می‌کند و از آثار روشن آن در اسلام قوانین میراث و حرمت ازدواج با منسوبین مادری است.^{۱۸}

زن و ازدواج

از مباحث دیگری که علامه در ارتباط با زن مطرح کرده است زن و ازدواج است. در

این مبحث آن بزرگوار کوشیده است ازدواج دائم و موقت را بر پایه‌ی فطرت انسانی، مقتضای طبیعت و واقعیت خارجی ترسیم و تشریح کند. وی ازواج را یک امر فطری می‌داند و برای آن علاوه بر وجود جهاز تناسلی در مرد و زن، وجود غریزه‌ی جنسی و تمایل به جنس مخالف، علاقه‌مندی به فرزند، به استمرار سنت ازدواج در طول تاریخ انسان و در تمام مجامع بشری بر فطری بودن ازدواج استشهاد می‌کند و می‌فرماید:

ازدواج از سنت‌های اجتماعی است که هیچ جامعه‌ای- تا آنجایی که تاریخ آنها نشان می‌دهد- خالی از آن نیست و این خود گواه است که ازدواج سنت فطری است.^{۱۹} و از آن جایی که ازدواج امری فطری است همه‌ی جوامع بشری به خاطر خضوع در برابر اصول و احکام فطری بدن تن داده‌اند چون اموری از قبیل: حبّ فرزند، اعتقاد به بقای نوع از طریق حراست نسل، آرامش بخشی مرد و زن به طور متقابل، حرمت وراثت، ضرورت تأسیس خانه و کاشانه که همه ریشه در فطرت و طبیعت انسانی دارند، راهی جز قبول سنت ازدواج و پی‌ریزی اصولی برای ارتباط جنسی رانمی‌پذیرد.^{۲۰} مقررات و اصولی که بتواند نیاز جنسی را برآورده کند و از عواقب زیان‌بار اختلاط نسل و هرج و مرج جنسی محفوظ باشد.

مرحوم علامه‌ی طباطبایی بخش زیادی از احکام اسلامی از قبیل: حرمت ازدواج با محارم ابدی، لزوم حجاب در جامعه، ازدواج دائم و موقت و نیز تعدد زوجات را از همین دیدگاه و بر پایه‌ی همین اصول توجیه‌پذیر و قابل قبول می‌داند.^{۲۱}

وی در تفسیر هماهنگی قوانین و سنت‌های ازدواج در جوامع بشری با مقتضای فطرت توضیحی دارد نزدیک به این مضمون: آنچه که باعث می‌شود انسان به سوی ایجاد سنت‌های اجتماعی و وضع قوانین در جامعه کشانده شود توجّه و تنبّه‌ی وی به نیازهای خویش است. و هر آنچه نیاز انسانی بسیط‌تر و به طبیعت نزدیک‌تر باشد آگاهی انسان بدان سریع‌تر انجام می‌گیرد و فوری‌تر به فکر جعل سنت‌ها و قوانین می‌افتد. یکی از این حوائج بسیط و اولیه‌ی انسان نیازمندی جنسی است که سریع‌تر در رفع آن پیش قدم شده است. از دیدگاه آفرینش و خلقت، جعل چنین نیازی در وجود انسانی برای حفظ و بقای نسل است و مجهز شدن انسانی به غریزه‌ی شهوت برای تحصیل همین هدف است. و چنان که تاریخ مجتمعات بشری گواهی می‌دهد انسان از همین طریق به حراست از نسل همت گماشته است و با ایجاد سنت ازدواج از اختلاط نسل‌ها جلوگیری کرده است. آنچه که می‌تواند در

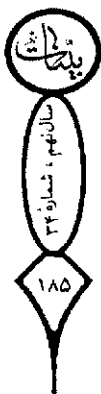
دست یابی آفرینش به اهداف خویش در این خصوص مانع ایجاد کند، فراموش کردن سنت ازدواج و گرایش به روابط جنسی غیر قانونمند است. زیرا با وجود چنین شیوه، غرایز جنسی اشباع می شود و انگیزه ی ایجاد خانواده و تحمل مشکلات و گرفتارهای ازدواج از بین می رود و بقای نسل و تشکیل خانواده با خطر مواجه می گردد. شاید توجه به چنین عواقب ناگواری بوده است که بشر در طول تاریخ و در میان تمام مجتمعات بشری به سنت ازدواج گردن نهاده و پذیرفته است. با این حال از این واقعیت نباید غافل شد که در همه ی جوامع در کنار ازدواج دائم و تشکیل خانواده، جریان انحرافی: «عمل نامشروع» متداول بوده و مراکزی-آشکار یا پنهان بنا به مقتضای سنت ها - وجود داشته است.

وجود مداوم چنین جریان یی روشن ترین دلیل بر ناکافی بودن ازدواج دائم در رفع این نیاز حیاتی انسانی است. بسنده نبودن ازدواج دائم در رفع نیاز جنسی بشر قانون گذاران را بر توسعه ی ازدواج و گشودن طرق دیگری برای رفع نیاز جنسی وا می دارد.

ازدواج موقت در اسلام دقیقاً بر همین پایه استوار است و واقعیات انکار ناپذیر خارجی است که زمینه ی چنین قانونی را مهیا کرده است. چون ارتباط جنسی خارج از مدار ازدواج دائم به گواهی زندگی انسان ها در طول تاریخ یک ضرورت انکار ناپذیر است و همان گونه که تاریخ گذشته نشان داده است، آیندگان نیز در چنگال این ضرورت گرفتار هستند. برای رفع این ضرورت دو راه بیشتر وجود ندارد: یا ارتباط جنسی قانونمند و یا ارتباط غیر قانونمند. ارتباط غیر قانونمند با هدف آفرینش مبیئت کامل دارد چون موجب اختلاط نسل و هرج و مرج جنسی خواهد شد. بنابراین به مقتضای هدف آفرینش و به حکم عقل سلیم باید برای جبران نقص و کمبود عقد دائم در رفع نیاز جنسی بشر، ارتباط جنسی قانونمندی درست کرد، که هم نیاز انسانی مرتفع شود و هم با هدف آفرینش منافات نداشته باشد، و ازدواج موقت دقیقاً همین قانون است که باید از افتخارات قانون گذاری اسلام شمرد. ۲۲

مرحوم علامه ی طباطبایی معتقد است که چهره ی این قانون را عملکرد نامناسب مسلمانان کریه کرده است. چنان که تعدد زوجات نیز از این بلا صدمات فراوان دیده است و با آن که آن قانون نیز در موقعیت و جایگاه خود از بهترین و ضروری ترین قوانین اسلام است، حالتی نفرت آور پیدا کرده است. علامه ی طباطبایی بر این اعتقاد است که باید قوانین اسلام را از عملکرد مسلمانان جدا دانست چون:

کی مسلمانان به آنچه آموزش های اسلام به آنان القا کرده به طور درست عمل کرده اند



تا به خاطر مفاسدی که نتیجه‌ی اعمال آنان بود اسلام را مورد بازخواست قرار دهیم. ۲۳. نهایت سخن اینکه علامه‌ی طباطبایی ازدواج اعم از دائم و موقت را از سننی می‌داند که جوامع بشری هیچ‌گاه از آن خالی نبوده است، تنها فرقی که وجود دارد این است که در بخش ازدواج موقت، اسلام بر قانون‌مندی آن تکیه دارد و در دیگر سنت‌ها قانونمندی آن یا ضعیف بوده، یا هرج و مرج جنسی حاکم بوده است.

زن و تعدد زوجات

یکی از مباحث دیگر در ارتباط با زن مبحث تعدد زوجات است. معمولاً این قانون را نوعی ستم به زن می‌شمارند و تفضیلی برای مرد بر زن. استاد علامه‌ی طباطبایی در این ارتباط نیز مبحثی مبسوط دارد. آنچه که از مجموع سخنان آن بزرگوار می‌توان به طور خلاصه، گزارشی بدست داد این است که:

قانون مزبور در اسلام دقیقاً بر مبنای مصلحت جامعه جعل شده است و اگر به دور از غوغاسالاری مورد بررسی قرار گیرد قانونی است کارساز و ضرور، که باید برای حفظ و حراست جامعه از آن بهره گرفت. لکن آنچه موجب شده است این قانون حرمت و ارزش خود را از دست بدهد، عملکرد مسلمانان و بی‌توجهی آنان به ظرف و جایگاه قانون مزبور است. آنچه که این قانون را بدجلوه داده است سوء استفاده‌های ملوک و پادشاهان و طبقات مرفه جامعه است که با تحریف قانون یاد شده به تشکیل حرم‌سرا اقدام می‌کردند. ۲۴. در حالی که این قانون بدان لحاظ جعل شده است که زیادی نسبی زنان بر مردان موجب ایجاد فساد در جامعه یا محرومیت همان نسبت از زنان از نعمت بهره‌وری جنسی نشود. ۲۵. و بدین خاطر است که اسلام از تک‌زن تشریح را شروع کرده است و تعدد آن را مشروط و مقید ساخته است و تعدد آن را علاوه بر آن که از نظر کمیت محدود ساخته است، جنبه ترخیصی بدان داده است نه وجوب و فرضی، لکن آنان که در پی سوء استفاده هستند، به تعدد زوجات به عنوان یک قانون مطلق نظر افکنده و به بدنام کردن و بی‌اعتبار کردن قانونی کمر بسته‌اند که از ضروریات یک جامعه‌ی سالم است. علامه‌ی طباطبایی در ارتباط با این قانون به طور صریح می‌فرماید:

اسلام قانون ازدواج را با تک‌زنی آغاز کرده است و تعدد زوجات را به شرط آنکه تمکن از قسط بین آنان داشته باشد و تمام اشکالات تعدد زوجات را از بین ببرد، قانونی



دانسته است. ۲۶

و در ادامه بحث می نویسد:

اسلام تعدد زوجات را به شکل قانون لازم الاجراء برای تمام مردان تشریح نکرده است بلکه طبیعت افراد، عوارضی که ممکن است برایشان پیش بیاید و مصلحت را در نظر گرفته و از طرف دیگر مفاسد و مشکلات تعدد زوجات را ملاحظه کرده و در جمع بندی، تعدد زوجات را به خاطر مصلحت اجتماع تشریح کرده است و آن را به قیدی مقید ساخته است که با آن مفاسد تعدد زوجات را از بین برود. این قید همان اطمینان مرد به اجرای عدالت و قسط است. مردی که این اطمینان را دارد بر وی جایز است از این قانون بهره بگیرد. اما اینان [منظور حرم سرا سازان است] به قرینه‌ی قبل که توجهی به سعادت خود و زن و فرزندشان ندارند و چیزی جز خوردن و عیاشی کردن در نزدشان ارزشمند نیست و زن در دیدگاهشان جز به عنوان موجودی برای ارضای جنسی مرد و لذت رسانی آفریده نشده، اسلام کاری با این افراد ندارد. برای اینان، در چنین حالی در مشروعیت یک زن هم تردید است. ۲۷

علامه‌ی طباطبائی د مورد مسائل مربوط به زن مباحث فراوانی انجام داده است، که گزارش تفصیلی آن در وسع یک مقاله نیست، از این روی گزارش گونه‌ای از نظریات آن مرحوم در این جا آورده شد، طالبان تفصیل قهراً رجوع به متن المیزان را رواتر خواهند شمرد که حق نیز چنین است.

۱. المیزان، ۴/۳۵۰.

۲. دکتر نال السعدادی، چهره‌ی عریان زن عرب، ترجمه: مجید

فروتن - رحیم مرادی.

۳. المیزان، ۴/۱۳۶.

۴. الامام فخر رازی، التفسیر الکبیر، ۹/۱۶۱.

۵. المیزان، ۴/۸۹.

۶. همان.

۷. همان، ۲/۲۷۳.

۸. همان.

۹. همان/۲۷۱.

۱۰. همان.

۱۱. همان/۲۷۵.

۱۲. همان.

۱۳. همان/۳۴۴.

۱۴. همان/۳۱۱.

۱۵. همان.

۱۶. همان.

۱۷. همان/۳۱۲.

۱۸. همان.

۱۹. همان.

۲۰. همان/۳۱۲.

۲۱. همان، ۳۱۲/ به بعد.

۲۲. همان، ۱۷/۱۸، با تلخیص.

۲۳. همان، ۴/۱۹۱.

۲۴. همان.

۲۵. همان/۱۸۶ به بعد.

۲۶. همان/۱۸۳.

۲۷. همان/۱۹۱.